

طنز

## در باب نقد ترجمه

### علی خزاعی فر

آقایی به دفتر مجله زنگ زد با توپ پُر. گفت جمع کنید آقا بروید پی کارتان. گفتم چی شده قربان؟ گفت شما تنها مجله ترجمه در ایران هستید، آنوقت درباره ترجمه‌های بد حتی یک کلمه هم حرف نمی‌زنید. این سکوت شما به معنی تأیید این ترجمه‌ها و معاونت در جرم است. گفتم تند نروید. صبر کنید با هم برویم. گفت سی سال است که صبر کرده‌ام و به مجله شما دخیل بسته‌ام ولی معجزه‌ای ندیدم. گفتم ما اهل دعوا با مترجم نیستیم. گفت لازم نیست خواهر و مادر و اقوام مترجمان را پیش چشمشان ردیف کنید؛ اشتباهات شرم‌آورشان را پیش چشم خوانندگان ردیف کنید تا آبرویشان برود، به قول حافظ، خوش بود گر محک تجربه آید به میان / تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد. بعد شروع کرد به بدگویی از مترجمان و گفت نود درصد از این لشکر بی‌شمار مترجمان به حقیقت مترجم نیستند؛ مترجم‌نمایند و آبروی ده درصد دیگر را می‌برند و قلمشان مستوجب شکستن است. به قول حافظ، نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد / ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد و از آخر هم چنین توصیه کرد که: شما باید به مترجمان پیام روشن بدهید که اگر دست از سر ترجمه برندارند شما هم دست از سرشان بر نمی‌دارید و ترجمه‌هایشان را تحریم می‌کنید تا بفهمند ترجمه بد هزینه دارد؛ این طوری آنها که اهل ترجمه نیستند ترجمه را رها می‌کنند و می‌روند سراغ کاری که بلدند. به قول حافظ، نقدها را بود آیا که عیاری گیرند / تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند.

گفتم دوست عزیز، این قدر از جناب حافظ مایه می‌گذارید، این سخن هم از جناب ایشان است که در وصف پیرشان فرموده‌اند: آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد. ناگهان خشمگین شد و گفت آقا شما که حافظ‌پژوه نیستید چرا مغلطه می‌کنید؟ این قیاس تاریخی سفسطه‌آمیز است. شما نیمی از بیت مبارک حافظ را خواندید و تفسیر به رأی فرمودید. در این بیت صحبت از خطایی است که بر قلم صنّع نرفته و برخی نادانان خیال می‌کنند رفته. و پیر ما با نظر پاکی که

دارد خطای اینان را که با چشم خطابین به خلقت نگاه می‌کنند می‌پوشاند. قیاس منتقد ترجمه با پیر ما مع الفارق است چون نعوذ بالله ترجمه، آن هم چنین ترجمه‌های بی‌اصولی را، چگونه می‌شود با صُنْع قیاس کرد و از خطاهای آنان چشم پوشید. ولی اگر قصد قیاس دارید می‌توانید مترجم را با صوفی قیاس کنید، چنان‌که حضرت حافظ می‌فرماید: صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد / و نه اندیشه این کار فراموشش باد. شراب برای صوفی حرام است؛ ولی به فتوای حضرت حافظ می‌تواند به یک شرط شراب بنوشد و آن اینکه به قدر ظرفیتش بخورد و در این صورت شراب گوارای وجودش باد و گرنه بهتر آن است که اندیشه شادخواری را فراموش کند. برای این قبیل مترجمان هم ترجمه حرام است؛ مگر به یک شرط و آن اینکه ظرفیت خویش را بشناسند و متنی به قدر زور خود انتخاب کنند.

از اینکه جلوی چنین حافظ‌پژوهی اظهار فضل کرده‌بودم فوراً پشیمان شدم و از راه دیگری وارد شدم. گفتم دوست عزیز، ببینید، آن نسبت نود به ده که گفتید غلط است؛ چون بنا بر پژوهش‌های میدانی و نظرسنجی‌ها که ما کرده‌ایم، آن نسبت ده به نود است. یعنی فقط ده درصد مترجمان آبروی نود درصد دیگر را می‌برند. ثانیاً، همین مترجمان که جزو ده درصد هستند در حد خود زحمت می‌کشند و به فرهنگ خدمت می‌کنند.

پرید توی حرفم که: چه خدمتی؟ چه زحمتی؟ تنها زحمتی که اینان می‌کشند این است که کلمه‌های نادرست را شکار می‌کنند و در ساختارهای عجیب و غریبی که از خودشان درمی‌آورند کنار هم می‌چینند. شما حتی اگر قصد دارید از این مترجمان دفاع کنید بهترین دفاع نقد آنهاست.

گفتم: ما هم نقد می‌کنیم ولی به شیوه خودمان. این شیوه مخرب که چرکشان را مقابل چشمشان بیاوریم و آبرویشان را ببریم در فرهنگ ما جواب نمی‌دهد و نتیجه عکس می‌دهد. نقد در فرهنگ ما اساساً نهادینه نشده، و مردم به‌راستی ترجیح می‌دهند با تعریف خرابشان کنی تا با انتقاد اصلاحشان کنی. هنرمندان هم جدا از مردم نیستند بلکه حتی از بقیه مردم نازک‌نارنجی‌ترند و به جان می‌رنجند. البته اخلاق هم حکم می‌کند که ...

به محض اینکه گفتم اخلاق، عصبانی شد و گفت خطای مترجم غیر از خطای دوستی است که در حق تو کرده. خطای دوست را می‌شود با بزرگواری بخشید؛ ولی بخشیدن خطای مترجم فضیلت نیست. ترجمه بد از حوزه شخصی مترجم به حوزه عمومی فرهنگ وارد شده و به‌ناچار خود را در معرض قضاوت عمومی قرار داده است.

گفتم درست می‌فرمایید. ولی برملا کردن خطاهای مترجمان کار ساده‌ای است؛ ما کار

سخت‌تر را انتخاب کرده‌ایم. هدف ما این است که روش درست ترجمه کردن را یاد بدهیم. کار ما آموزش و هدایت است؛ گرفتن مچ و پاچه نیست. بگیریم هم نرم می‌گیریم. گفت اینها همه توجیه است آقا. نقد کردن جسارتی می‌خواهد که شما ندارید. بعد ادامه داد شما باید غیرت مطبوعاتی داشته باشید.

عصبانی شدم. گفتم ببخشید غیرت مطبوعاتی دیگر چه صیغه‌ای است؟ به تمسخر خنده‌ای زد و گفت: «صیغه نیست؛ عقدی است.» بعد با لحن جدی‌تری گفت: «غیرت مطبوعاتی را بروید از جناب مرحوم گل‌آقا یاد بگیرید که وقتی دید نمی‌تواند انتظارات خوانندگان را برآورده کند در مجله را بست چون نمی‌خواست به قول خودش سوفاف اطمینان باشد.» گفتم دوست عزیز، لطفاً بحث راسیاسی نکنید. ما کارمان آموزشی است...

دوید توی حرفم، و گفت: «شما به جرم اینکه پرچم ترجمه را بالا برده‌اید موظفید بر کار مترجمان نظارت کنید. این وظیفه‌ای است که بخواهید نخواهید بر شما بار شده. حالا شما هم انکار کنید. تاریخ در مورد شما قضاوت خواهد کرد.» بعد هم بدون خداحافظی زرتی گوشی را گذاشت.

خیلی عصبانی شدم. همیشه در چنین مواقعی به خودم یادآوری می‌کنم هر که مجله درمی‌آورد باید پای لرزش هم بنشیند. همه که به‌به و چه‌چه نمی‌کنند. ولی این آدم حسابی مرا لرزاند. بعد که لرزشم خوابید و عقل و انصافم به من برگشت به خود یادآوری کردم که حقیقت نزد هیچ کس نیست. شاید این آدم نیتش هر چه که بود سخنش خالی از حقیقتی نبود. وانگهی جمله آخری که گفت مثل آبی بود که بر آتش خشمم ریخت و آرامم کرد. درست گفت: تاریخ بدون حب و بغض و به درستی و روشنی قضاوت خواهد کرد. ❁